شاهد کودک

● ماهنامه ی شاهد کودک
● شماره ی ۳ ● فروردین ۱۳۸۵
● بها ۱۵۰۰ ریال



کارت تبریک همراه این شماره را از فروشنده تحویل بگیرید.

به نام او

جیک جیکو ۳
سوت نقره ای ۴
بسته ای به سردی یخ ۶
سال نو مبارک عمو سعید ۸
کاردستی ۱۰
در جستجوی آب ۱۱
هر که زودتر رسید ۱۲
گربه ی شکمو ۱۴
خجالت از نگاه او ۱۶
ایران ما ۱۸
آثار بچه ها ۱۹
لطیفه و جدول ۲۰
فرم اشتراک ۲۲
معمای پروانه ها ۲۳

بزرگ‌ترها بخوانند

تمرین برای حضور در اجتماع

تفاوت های فردی کودکان در مهدکودک یا کودکستان، سبب ایجاد مرزهایی می شود؛ می دانید که چنین مکان هایی، برای خوش آیند یک بچّه ی خاص خدماتی ارائه نمی کنند؛ بلکه برای گروهی از کودکان فعالیت دارند. بنابراین، کودک باید خود را با مهدکودک وفق بدهد. مهدکودک برای برداشتن اولین قدم مهمان های کوچکش به سوی جامعه، ایجاد شده است. بچّه ها در آن جا، زندگی با دیگران را یاد می گیرند و احترام گذاشتن به خواسته ها و نیازهای آن ها را آغاز می کنند؛ به همین دلیل، باید رفتار غیرعادی کودکان با توجه به تفاوت های فردی آن ها در میان گروه همسالان اصلاح شود تا خود آن ها هم بتوانند مانند بچّه های دیگر، از دوره ی کودکستان لذّت ببرند.







بنیاد شهید و امور ایثارگران

- **مدیرمسؤول** : حسین دهقان
- **سر دبیر** : عباس خامه یار
- **جانشین سردبیر**:محمد علی فقیه
- **دبیر تحریریه** : سپیده خلیلی
- **ویراستار** : ترانه امیر ابراهیمی
- **طراح گرافیک** : میترا چرخیان

نشانی : تهران خیابان آیت ا...طالقانی - خیابان ملک الشعرای - بهار شمالی شماره ۳
صندوق پستی : ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵ انتشارات شاهد
پست الکترونیک : Shahed mg yahoo.com
نشانی الکترونیک : www. Shahed mg . com
تلفن : ۸۸۸۳۵۱۰۸

طرح روی جلد : محمد حسین صلواتیان

جیک جیکو

مصطفی رحماندوست
تصویرگر: هاله لادن

جیک جیک، جیک جیک جوجه‌هایم
جیک جیکوهای زیبایم
این جا و آن جا می دوید
پایین و بالا می دوید
با هم در خانه می گردید
دنبالِ دانه می گردید.
چه نوکِ زیبایی دارید
به به! چه پرهایی دارید.
جیک جیک، قد قد، بازی بازی
کوچولوهای ناز نازی
شب شد؛ جوجه‌هایم جا جا
لا لا کنید، لالا، لالا.





داستان

سوت نقره‌ای

یکی بود، یکی نبود، یک سوت نقره‌ای بود که پشت شیشه‌ی مغازه‌ای، کنار دوستانش نشسته بود. روزها گذشت و آن‌ها، ساکت و آرام کنار هم نشسته بودند ولی سوت نقره‌ای دوست نداشت یک جا بنشیند. برای همین، یک شب، وقتی که همه خواب بودند، شروع به سوت زدن کرد. دوستانش بیدار شدند و با ناراحتی گفتند: "این چه کاری است؟ چرا سر و صدا راه می‌اندازی؟" سوت نقره‌ای جواب داد: "چه قدر این جا بخوابم. حوصله‌ام سر رفته است. من باید بروم."

سوت نقره‌ای پرید پشت در مغازه و آن جا نشست تا صاحب مغازه بیاید. صبح که شد، صاحب مغازه آمد. همین که کرکره را بالا کشید و در را باز کرد، سوت نقره‌ای یواشکی بیرون پرید. امّا صاحب مغازه، متوجه رفتن سوت نشد.

سوت نقره‌ای خیلی خوشحال بود. همان طور که به آرامی سوت می‌زد، به طرف خیابان راه افتاد. هنوز از کوچه نگذشته بود که ناله‌ای شنید. خوب که دقّت کرد، ماشین قرمز کوچکی را دید که در چاله‌ای افتاده بود. به طرف آن رفت و پرسید: "چی شده؟ چرا ناله می‌کنی؟" ماشین قرمز گفت: "از دیشب تا حالا توی این چاله افتاده‌ام؛ ولی کسی به سراغم نیامده است." سوت گفت: "من می‌توانم کمکت کنم." بعد شروع به سوت زدن کرد. نه یک بار، نه دو بار، بلکه ۲۰ بار. سرانجام، چند نفر جمع شدند تا ببینند چه خبر شده است. وقتی مردم آمدند، خودشان فهمیدند که چه اتّفاقی افتاده است. آن‌ها با هم کمک کردند و ماشین را از چاله درآوردند.

سوت نقره‌ای به راه خود ادامه داد. پشت سرش صدای بوق تشکّر ماشین قرمز را شنید. او هم برایش سوت بلبلی زد و رفت.

سوت نقره‌ای، همین طور که

● زهرا پروین نیا
● تصویرگر: حسن عامه کن



می رفت، سر چهارراه دید چند تا ماشین راه را بند آورده اند. پلیس هم آن جا ایستاده بود. اما به نظر می رسید که کاری از دستش برنمی آید. سوت با سرعت خودش را به پلیس رساند و پایین شلوار او را کشید. پلیس نگاهی به پایین کرد و چشمش به سوت افتاد. با خوشحالی آن را از زمین برداشت و شروع به سوت زدن کرد. بعد از چند دقیقه، پلیس توانست راهی برای رفتن ماشین ها باز کند. برای همین، در مدت کوتاهی خیابان خلوت شد.

پلیس، وقتی کارش تمام شد، سوت را در جیبش انداخت. اما سوت نقره ای که دوست نداشت یک جا بماند، از جیب آقای پلیس روی شانه ی او پرید. صورتش را بوسید، روی زمین پرید و دوباره به راهش ادامه داد. پشت سرش صدای تشکّر آقای پلیس را شنید. در جواب به او گفت: "خواهش می کنم؛ سوت زدن، تنها کاری است که از دست من برمی آید."

سوت نقره ای خیلی خسته شده بود. او به خودش گفت: بهتر است به مغازه برگردم تا کمی استراحت کنم. اما تا وارد کوچه شد، توپ راه راهی، قل قل زنان سر راهش سبز شد. تا آمد به خودش بجنبد، پسرکی دوان دوان به طرف توپ رفت. پسرک وقتی خواست توپ را بردارد، چشمش به سوت افتاد. با خوشحالی آن را برداشت و پیش دوستانش برگشت. سوت را به آن ها نشان داد و گفت: "حالا دیگر مشکلی نداریم؛ من با سوت شما را راهنمایی می کنم. آخر من داورم و داور باید سوت داشته باشد."

بازی بچّه ها تا نزدیکی های غروب ادامه داشت. بچّه ها یکی یکی به خانه هایشان رفتند. سوت نقره ای هم که خیلی خیلی خسته شده بود، دیگر حوصله ی رفتن به مغازه را نداشت. برای همین، با پسری که داور شده بود، به خانه ی آن ها رفت. پسرک، یک بند آبی رنگ به سوت وصل کرد و گفت: "امروز خیلی به درد من خوردی. از تو ممنونم." بعد آن را در کشوی میزش گذاشت.

سوت نقره ای خیلی خوشحال بود. چون روز بسیار خوبی را پشت سر گذاشته بود. و این را هم می دانست که فردا روز بهتری است. سوت در حال خمیازه کشیدن بود که خوابش برد.

بسته‌ای به سردی یخ





در روزهای عید، بیش تر مردم عیدی می دهند و عیدی می گیرند. اگر می خواهی با کسی شوخی کنی، هدیه ی او را توی یک تکّه یخ بسته بندی کن! این جوری نه به جعبه نیاز داری و نه به کاغذ بسته بندی هدیه؛ خودت هم می توانی شاهد آب شدنِ بسته بندی باشی.

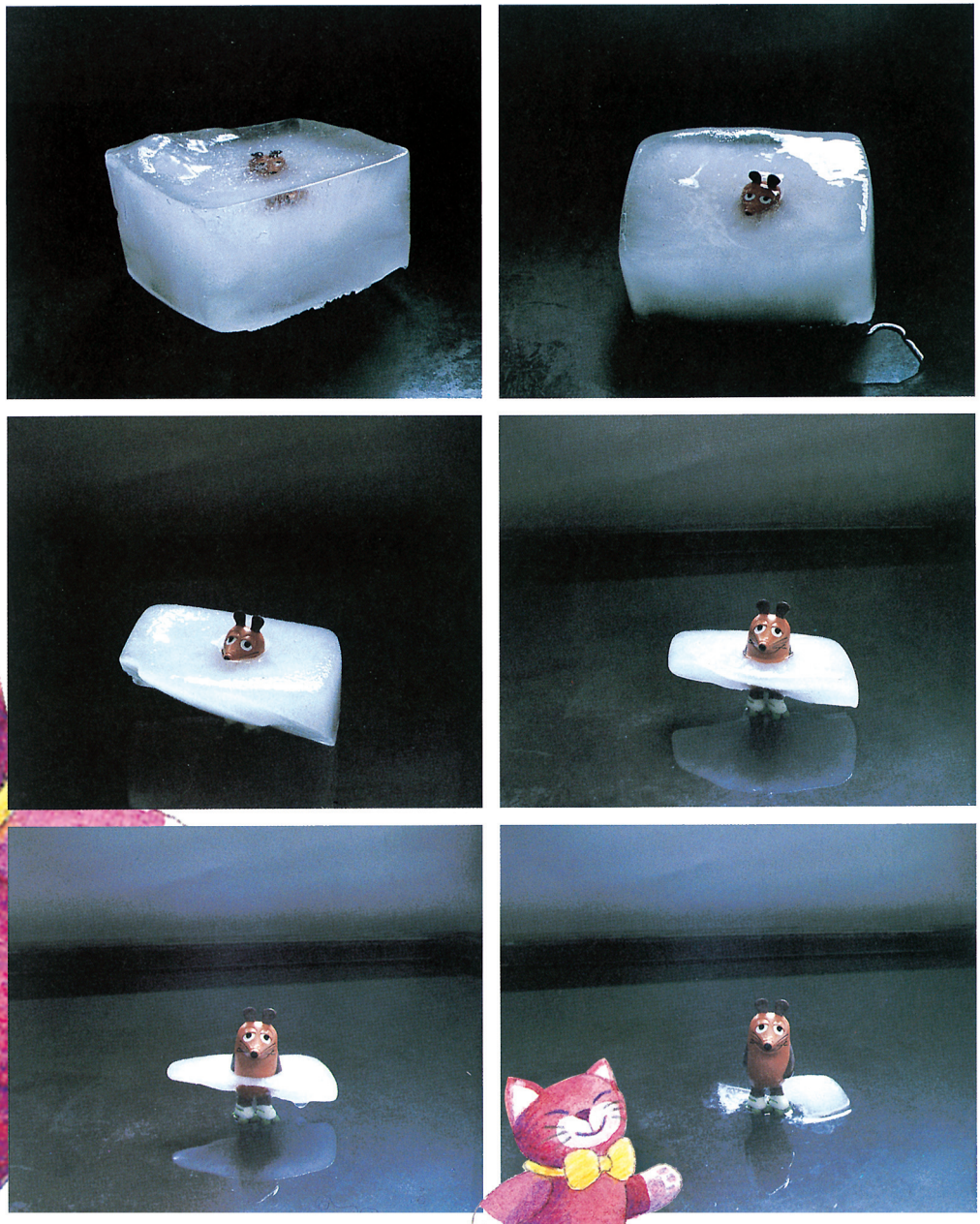
هدیه‌ای که انتخاب می کنی، باید کوچک باشد و آب آن را خراب نکند. اگر می خواهی هدیه‌ات را وسط یک قالب یخی بگذاری، فاصله ی آن از دو طرف قالب، باید به یک اندازه باشد.



یک جعبه یا قوطی پلاستیکی پیدا کن که هدیه‌ات توی آن جا بشود. بعد کمی آب توی آن بریز و بگذار یخ بزند. حالا هدیه‌ات را روی یخ ها بگذار و جعبه را پر از آب کن. آن را دوباره در جایخی بگذار تا کاملاً یخ بزند.

وقتی می خواهی هدیه را به کسی بدهی، کمی آب گرم روی جعبه بریز. این کار باعث می شود که یخ از قالب بیرون بیاید. بعد زود راه بیفت و هدیه را به صاحبش برسان!





سال نو مبارک عمو سعید

● طاهره خردور
● تصویرگر: غلامعلی مکتبی

نزدیک تحویل سال نو بود. تیک تیک ساعت شنیده می‌شد. بابا دو تا شمع روشن کرد. یکی را توی سفره‌ی هفت‌سین و یکی را روی طاقچه، درست کنار عکس عمو سعید گذاشت. بعد گفت: "عمو سعید، امسال با فرشته‌ها کنار سفره‌ی هفت‌سین می‌نشیند."

بابا، اشک‌های گوشه‌ی چشمش را پاک کرد. کناره سفره‌ی هفت‌سین نشست و قرآن خواند. من هم کنار او نشستم. مامان آهسته گفت: "امسال نتوانستم گل سُنبل پیدا کنم. حالا یک سین کم داریم."

اشک توی چشمم جمع شد. عمو سعید، هر سال سفره‌ی هفت‌سین ما را کامل می‌کرد. به عکس او نگاه کردم. به من لبخند زد. مثل این که می‌خواست چیزی بگوید. اشک‌هایم را پاک کردم. بلند شدم و عکس عمو سعید را توی سفره‌ی هفت‌سین، کنار سین‌های دیگر گذاشتم. بابا با لبخند گفت: "حالا سین‌های ما کامل شد: سنجد، سماق، سرکه، سیب، سکه ، سبزه و سعید. بعد همه با هم گفتیم: سال نو مبارک عمو سعید."



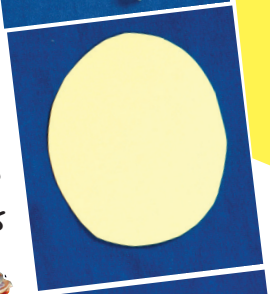
کاردستی
با کاغذهای مچاله شده

● فاطمه رادپور
● عکاس: اعظم لاریجانی











چیزهایی که لازم داری

مجله‌های قدیمی به درد نخور، عکس‌های رنگی به درد نخور، چسب، مقوّا و کاغذ رنگی

راه درست کردن کاردستی

۱. از یک بزرگ‌تر خواهش کن یک یا دو صفحه از مجله را با قیچی خرد کند.

۲. کاغذهای ریز را مچاله کن.

۳. یک شکل ساده مثل دایره، مربع یا مثلث روی مقوا بکش.

۴. از یک بزرگ‌تر خواهش کن دور آن را با قیچی ببرد.

۵. حالا کاغذهای مچاله شده را روی شکل، در کنار هم بچسبان.

۶. با اضافه کردن کاغذ رنگی به شکل، آن را کامل کن.

ما، برای این کاردستی از شکل تخم‌مرغ استفاده کرده‌ایم. سپس با اضافه کردن کاغذ رنگی، آن را به شکل جانوران گوناگون درآورده‌ایم.



در جست وجوی آب

برای این تصویرها ، یک داستان تعریف کن .

از یک بزرگ تر خواهش کن آن را بنویسدو برای ما بفرستد ما به داستان های خوب ، جایزه می دهیم .



تصویرگر: سعید رزاقی

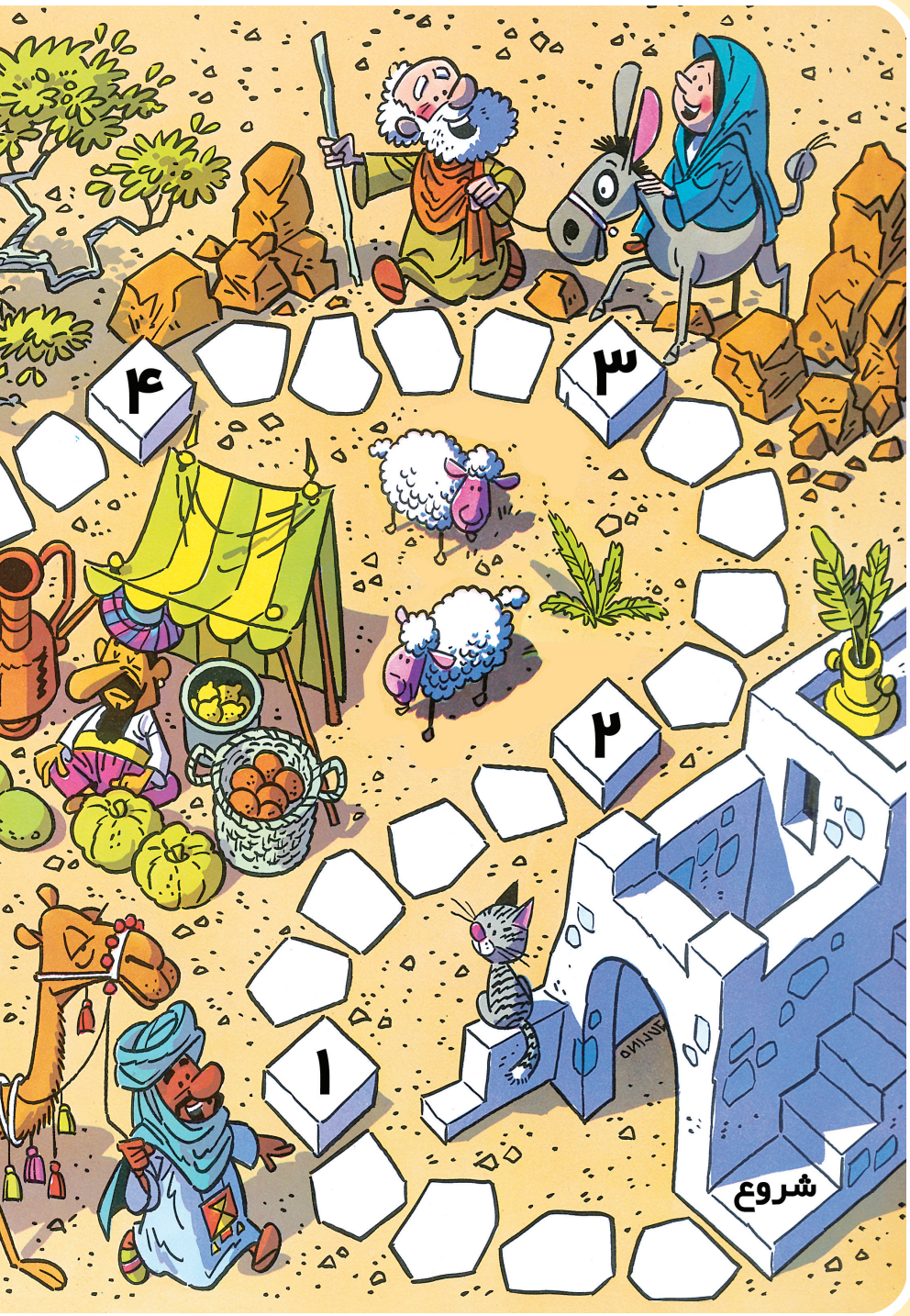
مسابقه

هر که زودتر رسید

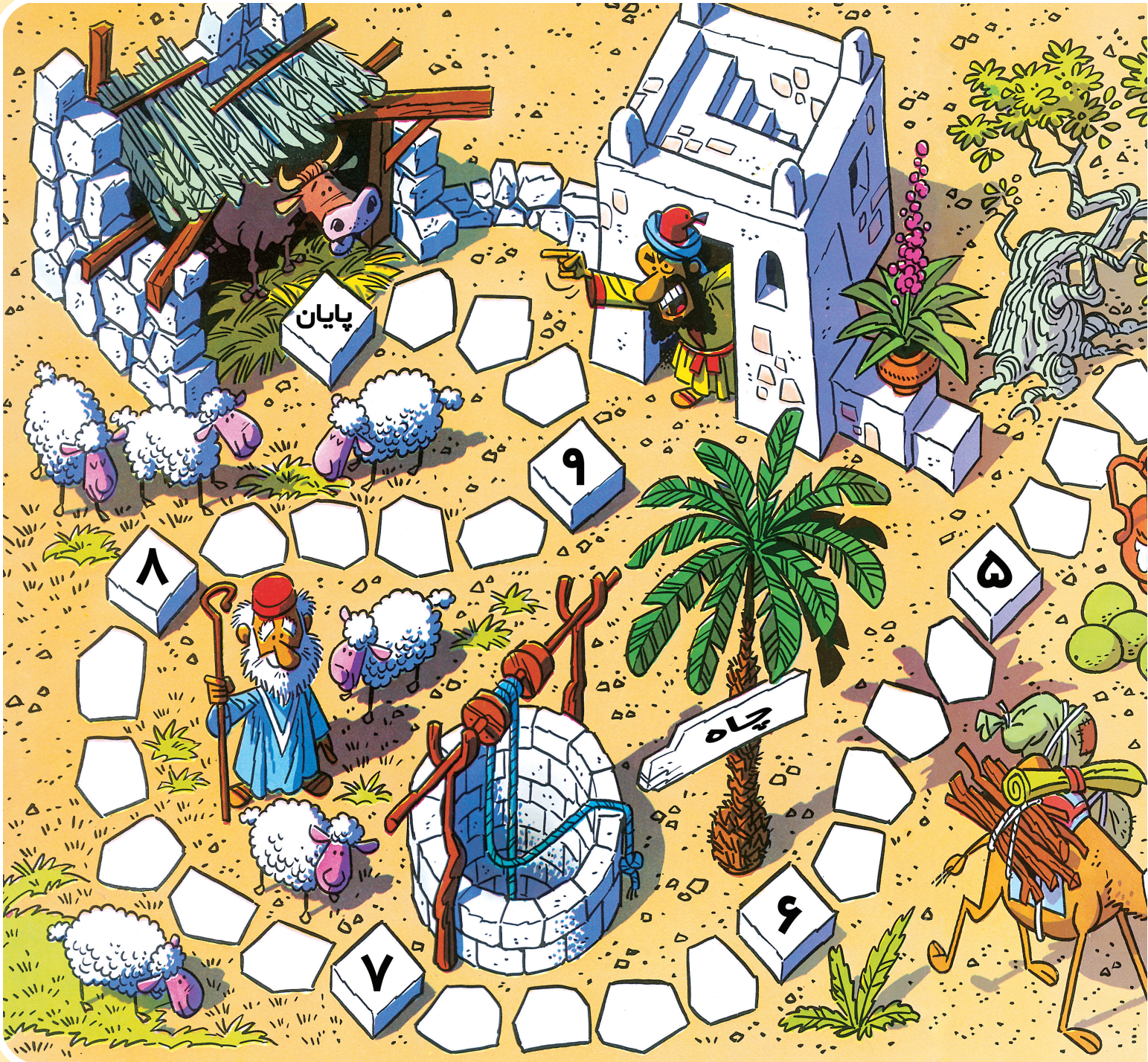
حتی در زمان های قدیم ، محل نگهداری حیوان های اهلی از خانه فاصله داشت. حالا فکر کن که تو در آن زمان زندگی می کنی و می خواهی زود تر از دوستت حیوانی را به جایش برسانی.

راه بازی : دو مهره یا دکمه بردارید. روی شش تکه کاغذ از ۱ تا ۶ بنویسید. آن ها را تا بزنید و در یک قوطی بیندازید.
به نوبت هر بار یکی از کاغذ ها را بردارید.

۱ به شماره ی ۱ که رسیدید. می توانید یک بار دیگر بازی کنید.
۲ به شماره ی ۲ که رسیدید. نباید یک نوبت بازی کنید.
۳ به شماره ی ۳ که رسیدید. باید دو خانه به عقب بروید.
۴ به شماره ی ۴ که رسیدید. دو نوبت بازی نکنید.
۵ به شماره ی ۵ که رسیدید. دو خانه به جلو بروید.
۶ به شماره ی ۶ که رسیدید. جایزه دارید و می توانید یک بار دیگر بازی کنید.
۷ به شماره ی ۷ که رسیدید. چهار خانه به جلو بروید.
۸ به شماره ی ۸ که رسیدید. چهار خانه به عقب بروید.
۹ به شماره ی ۹ که رسیدید. عجله نکنید، معلوم نیست که برنده شوید ، چون دو نوبت نباید بازی کنید.



تصویرگر : سیامک ذوالفقاریان



گربه‌ی شکمو


شاهد، تو هم از این می‌خوری ؟ راستی جوجه‌ی تو چی می‌خوره.
ممنونم. ماشیر می‌خوریم.
عوضش ما می خوریم.
باشه حالا که نمی خوری خودم می خورم .
پس من چی؟ من هم می خوام میو !!!
ای وای لیوانم شکست .
میو... کار خودم روکردم.
نوید ...
ای گربه بد بچّه رو ترسوندی!
به به چقدر خوشمزست!
این گربه کی می خواد دست از این کاراش برداره.

● مهری ماهوتی
● تصویرگر: مهدی اکبری





خجالت از نگاه او

• سپیده خلیلی
• تصویرگر: شیوا ضیایی

دیشب یک نقّاشی خیلی قشنگ کشیده بودم؛ یک خانه، دو تا درخت، یک حوض پر از ماهی، یک خورشید و یک آسمان آبی. نقّاشی ام روی زمین، کنار دیوار بود. صبح که بیدار شدم، دیدم خانه ی نقّاشی ام پر از ترک شده است. درخت ها خم شده و ماهی ها از حوض بیرون افتاده بودند. توی آسمان هم پر از خط خطی های سیاه بود. گریه ام گرفت. نقّاشی را پیش بابا بردم و از او پرسیدم: "چه کسی این بلا را بر سر نقّاشی من آورده است؟"

بابا با تعجّب نگاهی به آن کرد و گفت: "خدا می داند؛ من که کسی را ندیدم."

گفتم: "اگر شما ندیده اید، خدا چه طور دیده که چه کسی این خط خطی های زشت را توی نقّاشی من کشیده است؟"

بابا جواب داد: "گفتم که من ندیدم. ولی خدا می داند؛ چون خدا همه چیز را می بیند. حتی چیزهایی را که هیچ کس نمی بیند."

عصبانی شدم و رفتم سراغ کسی که توی خانه ی ما، چهار دست و پا راه می رفت و به همه جا سر می کشید. او زیر میز نشسته بود و داشت دسته ی برس را توی دهانش می چپاند. نگاهی به دور و بر

هر جا که باشیم
و هر کاری که انجام دهیم خدا ما را
می بیند. حتی اگر یواشکی ...

انداختم. به جز من و او، کسی نبود. یک دستش را محکم کشیدم و چهار تا انگشتش را توی دهانم فرو کردم. می خواستم گازش بگیرم. اما همین که دندان هایم به انگشت هایش خورد، خندید. خیال کرده بود این هم یک جور بازی است. خواستم دندان هایم را فشار بدهم؛ احساس کردم که کسی نگاهم می کند. از نگاه کسی که همه چیز را می دید، خجالت کشیدم. دست خواهر کوچولو را از دهانم درآوردم و قلقلکش دادم. صدای خنده اش در خانه پیچید. آن نگاه هم به من خندید.



ایران ما

● تصویرگر: سیاوش ذوالفقاریان

به خودت نگاه کن. دست ها، پاها، سر و تنه ی تو، قسمتی از اندامت هستند. درست مثل شهرها و روستاها که قسمتی از یک کشور هستند. نام کشور ما ایران است. اگر از بالا به کشور ایران نگاه کنی، به این شکل است.



به این شکل، نقشه ی ایران می گویند. از یک بزرگ تر خواهش کن استانی را که در آن زندگی می کنی، روی نقشه به تو نشان بدهد. بعد آن را رنگ کن.

حالا خوب فکر کن. می دانی که ما، باید مواظب اندام های بدن خود باشیم. امّا چه کار باید بکنیم که به کشور ما آسیبی نرسد؟

آثار بچه‌ها





مریم کاملی /۶ ساله



ملیکا رحیمی پور



شایان حسنی



آریا حسن پور / ۷ ساله



نسترن / ۵ ساله





ستاره مایار / ۶ ساله



مروارید رحیمی



غرق شدن

سعید : رضا ! می آیی برویم توی آب و بازی کنیم؟

رضا : نه ، نمی آیم.

سعید : چرا؟

رضا : چون اگه غرق بشوم ، مادرم مرا دعوا می کند.ر

آخرین دندان

معلم : آخرین دندانی که انسان در می آورد ، کدام است؟

شاگرد : دندان مصنوعی.

روزی یک قاشق

دکتر : این همه قاشق توی معده ی شما چه کار می کند؟

بیمار : دفعه ی پیش که آمدم ، خودتان گفتید : « روزی یک قاشق بخورید»

طبل

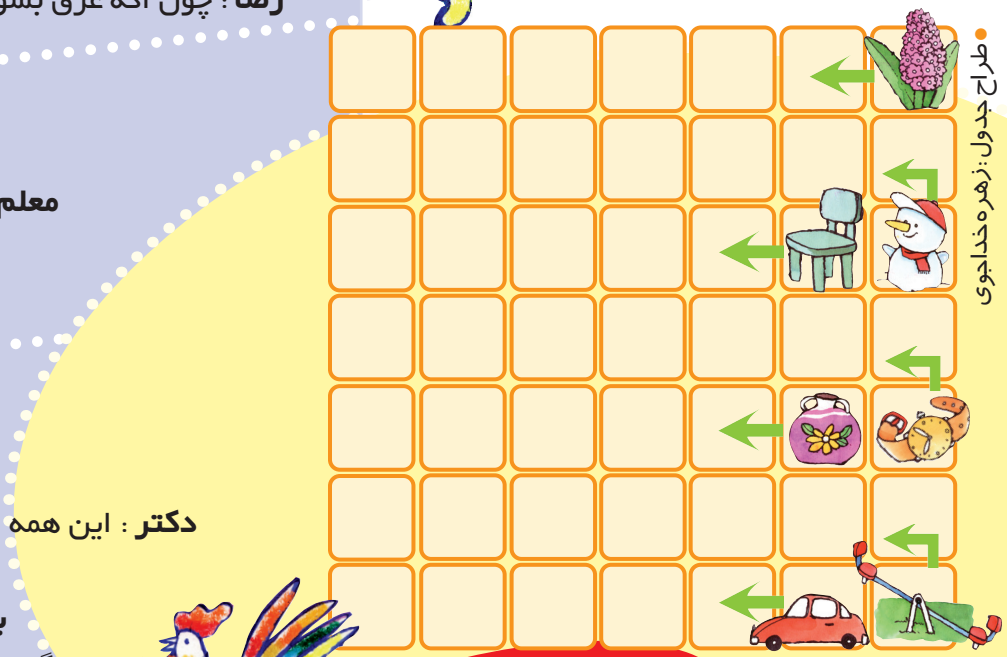
پسر : پدر ! یک طبل برایم میخری؟

پدر : طبل خیلی سر وصدا دارد و نمی گذارد ما و همسایه ها بخوابیم.

پسر : پدر جان ، قول می دهم وقتی طبل بزنم که شما و همسایه ها خواب هستید.



طراح جدول : زهره خداجوی



جدول تصویری بالا را کامل کن!





جدول «س» مثل هفت‌سین

تصویرگر: سعید رزاقی



۱ رنگ قهوه‌ای منم من
دانه‌ی ترش منم من

۲ سبز سبز سبز منم من
یک سین هفت‌سینم من

۳ جرینگ جرینگ صدا می‌دم
مثل طلا برق می‌زنم

۴ یک بوی تندی دارم
تو کاسه مثل آبم

۵ رنگی نارنجی دارم
هسته‌ی سفتی دارم

۶ در سفره‌ی هفت‌سین هستم
زرد و شیرین و ترش هستم

۷ یک گل سفره‌ام من
فصل بهار میام من



فرم اشتراک شاهد کودک

داستان ها و شعر های قشنگ خود را به همراه عکستان برای ما بفرستید

دوستان خوب و مهربان ، فرم زیر را با کمک بزرگتر ها یتان پر کنید و به آدرس ما بفرستید.
مبلغ اشتراک ششماهه ۹۰۰تومان و مبلغ اشتراک یکساله ۱۸۰۰ تومان می باشد.
مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.

فیش دریافتی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله شاهد کودک ارسال نمایید.

نشانی : تهران ، خیابان آیت ا... طالقانی ، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی ، پلاک۳

صندوق پستی : ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵ ، انتشارات شاهد

نام : . . . . . نام خانوادگی : . . . . . تاریخ تولّد : . . . / . . . / ۱۳. . .

نشانی : . . . . . .

کد پستی : . . . . . تلفن : . . . . . .

مدت اشتراک : ۶ ماه یک سال



معمای پروانه‌ها

- چند نوع پروانه در این صفحه می بینی ؟
- از کدام نوع پروانه فقط یکی هست ؟
- از نوع کدام پروانه تعداد بیشتری در صفحه هست ؟
- چند تا پروانه آبی می بینی ؟

ورو جک هنوز به مدرسه نرفته وسعی می کند این پروانه های رنگارنگ را بشمارد . می توانی به او کمک کنی و به سوال هایش جواب دهی ؟

چند تا پروانه در این جعبه قایم شده ؟



تصویرگر : سیامک ذوالفقاریان



تصویرگر: میترا چرخیان